بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۱۰۴: شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل در مورد این اشکال صحبت می‌کردیم که دو تا فتوا علما دادند، این دو تا فتوا متهافت به نظر می‌رسد. از یک طرف فرمودند که اگر کسی معامله‌ای که غبنی است با علم و عمد وارد آن معامله بشود، مغبون خیار ندارد و معامله لازم هست. این را به اقدام تأویل کردند. از طرف دیگر آقایان فرمودند اگر کسی عمداً خودش را جنب کند غسل به گردنش واجب نیست و تیمم مشروع هست. عمداً خودش را جنب کند و آب برایش ضرر داشته باشد، غسل برایش واجب نیست و می‌تواند تیمم کند.

بحث سر این بود که اگر اقدام مصحّح تجویز ضرر نیست، اقدام باعث بشود که مانع جریان لا ضرر باشد، در هر دو جا باید مانع باشد. اگر مانع نباشد در هیچ دو جا نباید مانع باشد.

ما عرض می‌کردیم که بحث اقدام به این لفظی که اقدام هست مطرح نیست، آقایان هم که می‌خواهند اقدام بگویند، اقدام مراد این هست که چیزی را که مقصود انسان هست، اگر امر ضرری مقصود انسان باشد و امر ضرری را قصد کرده باشد، لا ضرر جاری نمی‌شود. و اگر انسان ملزوم یک شیء را قصد کرده باشد، قصد ملزوم، قصد لازمش نیست ولو علم به ملازمه هم داشته باشد، این قصد او نیست. و لا ضرر در جایی که انسان ضرر را به عهده بگیرد و قصد کرده باشد نمی‌آید.

مرحوم آقای صدر راه‌های دیگری رفته بودند. ایشان می‌فرمودند در هر دو مسئله اقدام هست، ولی اقدام به دلیل این‌که، اقدام بما هو اقدام مانع از جریان لا ضرر نیست. اقدام چون از این جهت مانع لا ضرر هست که لا ضرر امتنانی است، و این امتنانی بودن در بعضی موارد به اقدام مانع جریان لا ضرر می‌شود و در بعضی موارد مانع نمی‌شود، در معاملة غبنیه مانع می‌شود ولی در اجناب عمدیه مانع نمی‌شود. توضیحاتی که ایشان داده بودند و اشکالاتی که استاد ما آقای حائری در حاشیة مباحث الاصول فرموده بودند. اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم. اصل این‌که قاعدة لا ضرر یک قاعدة امتنانی است، این را مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول منکر شدند، می‌فرمایند ما دلیل نداریم لا ضرر امتنانی باشد. به‌طور کلی نوع موارد لا ضرر یک نوع منتی به شخصی که لو لا ضرر متضرر می‌شده هست، ولی این‌که بگوییم قاعدة امتنانی هست که حکم دائر مدار آن هست، دائرمدار آن نیست و ایشان از این جهت که اصلاً لا ضرر به عنوان یک قاعده‌ای که حاکم باشد بر احکام اوّلیه قبول ندارند، از این جهت مشکل را می‌خواستند حل کنند. ما هم به یک بیان دیگر قبول نداشتیم که لا ضرر حاکم بر احکام اولیه باشد. این بحث‌هایی را که اینجا طرح می‌کردیم، بر اساسا مبنای کسانی مثل مرحوم شیخ انصاری که حکم ینشاء منه الضرر را با لا ضرر نفی می‌کردند بود.

به تناسب این بیانی که عرض می‌کردیم، عرض کردیم که بعضی روایات هست، از آن استفاده می‌شود که اگر کسی نذر یک امر سنگین را به عهده بگیرد، باید این امر سنگین را انجام بدهد. بحث احرام از راه دور را که از کوفه و خراسان و امثال اینها، آنجا ذکر کردیم. حالا این روایت نیازمند استدلال برایش نیازمند این نوع الغاء خصوصیت هست و بگوییم این الغاء خصوصیت می‌شود از این مورد در تمام مواردی که امرش حرجی باشد یا ضرری باشد هم اگر انسان به عهده بگیرد ازش استفاده می‌شود. حالا الغای خصوصیت می‌شود یا نمی‌شود خیلی نمی‌خواهم عرض بکنم. می‌خواهم عرض بکنم ممکن است شخصی ذاتاً منصرف بداند این روایت را هم مؤید بگیرد. بگوید در جایی که یک امر ضرری بگوید امر حرجی خود مکلّف به عهده می‌گیرد، این لا ضرر نمی‌آید. لا ضرر در مواردی را که شارع مقدس خودش بدواً امر ضرری را به عهدة مکلف می‌گذارد. اما جایی که امر ضرری را خود مکلّف عهده‌دار شده، آن بگوییم لا ضرر یا لا حرج آن موارد را نمی‌گیرد. این نکته را هم ضمیمه بکنم که این بیانی که ما عرض کردیم اختصاص به لا ضرر ندارد، در لا حرج هم می‌آید و مرحوم آقای روحانی الآن یادم نیست، فکر نمی‌کنم ایشان لا حرج را به عنوان یک قاعده قبول نداشته باشد. بحث‌هایی که بود در مورد لا ضرر هست. عرضی که می‌کردیم یک مقدار خواستیم عرض بکنیم، ما لا ضرر را به عنوان یک قاعده قبول نداریم، ولی لا حرج به عنوان یک قاعده قبول داریم. البته تعبیر لا حرج وارد نشده، «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» هست، ولی این ما جعل علیکم فی الدین من حرج، یک قاعدة عام نیست. ولی این قاعدة عام می‌گوییم در جایی که شخص خودش حرج، امر حرجی را به عهده گرفته، دلیل شاملش نمی‌شود.

این روایاتی که ما عرض کردیم در مورد احرام از اماکن دور یک بحث‌های سندی داشت. یکی از این روایت‌ها، روایتی بود که در تهذیب وارد شده بود، کلامی مرحوم صاحب معالم در مورد این روایت داشتند، روایتی بود که با تعبیر حسین بن سعید عن حماد عن الحلبی وارد شده بود. مرحوم خواجوی در فوائد الرجالیه مفصل وارد این بحث شدند.

قبل از این‌که عبارت مرحوم خواجوی را بخوانم یک نکته‌ای عرض بکنم، آن این است که یک بحث قدیمی که اصلش در مشیخة فقیه وارد شده و در کلام مرحوم صاحب معالم در منتقی دنبال شده، این کلام مورد بحث مرحوم خواجوی قرار گرفته. آن بحث این است که مرحوم شیخ صدوق فرموده ابراهیم بن هاشم از حماد بن عثمان روایت نمی‌کند. بعضی‌ها روایت ابراهیم بن هاشم از حماد بن عثمان را قبول نکردند. در بعضی موارد روایت ابراهیم بن هاشم از حماد بن عثمان وارد شده، ایشان می‌گوید نه، ابراهیم بن هاشم از حماد بن عیسی روایت می‌کند نه از حماد بن عثمان.

مرحوم خواجوی مفصل وارد این بحث شدند و کلام صاحب منتقی را خواستند پاسخ بدهند. من وارد تفصیل بحث‌های ایشان در مورد روایت ابراهیم بن هاشم از حماد بن عثمان نمی‌شوم. فایدة اوّل فوائد رجالیه، روایت ابراهیم بن هاشم و حماد بن عثمان هست. ولی فایدة دوم روایت حسین بن سعید و حماد بن عثمان هست که صاحب معالم آن را هم انکار کرده. این را می‌خوانم، به آن بحث قبلی هم که ایشان اشاره کردند فی الجمله اشاره می‌کنم.

فایدة می‌گوید: «أقول: و من الغرائب أيضا أنّ صاحب المنتقى قد أنكر أيضا لقاء الحسين بن سعيد الاهوازي حمّاد بن عثمان الناب، كما فعل مثل ذلك في إبراهيم بن هاشم القمّي. و لكنّه هناك كان معذورا لاشتهاره فيمن سبقه، بخلافه هنا فإنّه خالف فيه جميع من سبقه، و استند في تلك المخالفة بالممارسة، و هي تفيد خلاف ما أفاده.

حيث قال (صاحب معالم) بعد نقل رواية الحسين بن سعيد عن حمّاد عن الحلبي، قال:

سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن رجل جعل اللّه عليه الشكر (در مصدر «جعل لله علیه شکرا» وارد شده است.) أن يحرم من الكوفة، قال: فليحرم من الكوفة، و ليف للّه بما قال.»

صاحب معالم اینجوری فرمودند: «قد اتّفقت كلمة المتعرّضين لتصحيح الأخبار على صحّة هذا الخبر، و أوّلهم العلّامة في المنتهى، و لا شكّ عند الممارس في أنّه غير صحيح.

فإنّ حمادا في الطريق: إن كان ابن عثمان- كما يشعر به روايته عن الحلبي- فالحسين بن سعيد لا يروي عنه بغير واسطة قطعا، و ليست بمتعيّنة على وجه نافع، كما يتّفق في سقوط بعض الوسائط، و نبّهنا على كثير منه فيما سلف.»

صاحب معالم می‌فرمایند اگر مراد از حماد در این روایت حماد بن عثمان باشد، کما این‌که روایتی از حلبی مشعر به همین مطلب هست که مراد از حماد، حماد بن عثمان باشد. حماد از حلبی معمولاً حماد بن عثمان است. اینجا روایت حسین بن سعید از حماد بن عثمان در آن سقطی رخ داده و این سقط هم نمی‌توانیم ساقط را کاملاً مشخص کنیم، بگوییم حتماً یک شخص ثقه‌ای اینجا ساقط شده. ممکن است واسطة بین حسین بن سعید و حماد بن عثمان یک شخص غیر ثقه‌ای باشد.

اما اگر مراد حماد بن عیسی باشد، حماد بن عیسی از عبید الله حلبی روایت نمی‌کند. عبید الله حلبی، حلبی مطلق مراد عبید الله حلبی هست. گاهی اوقات محمد به حلبی از حلبی اراده می‌شود و حماد بن عیسی از محمد حلبی هم روایت نکرده. بله، حماد بن عیسی از عمران حلبی روایاتی دارد. این‌که بگوییم مراد از حلبی در این روایت عمران حلبی هست بعید است.

ایشان می‌فرماید که این اشکالاتی که ما مطرح کردیم همة روی نسخة استبصار بود. اما روی نسخة تهذیب که به جای حلبی، الحلبی، علی هست مطلب خیلی فرق پیدا می‌کند. این علی باشد دیگر مسئله روشن‌تر هست، مراد از حلبی، عمران حلبی نیست.

«و إن كان ابن عيسى، فهو لا يروي عن عبيد اللّه الحلبي فيما يعهد من الأخبار أصلا، و المتعارف عند إطلاق لفظة «الحلبي» أن يكون هو المراد، و ربّما أريد منه محمّد أخوه، و الحال في رواية ابن عيسى عنه كما في عبيد اللّه. نعم يوجد في عدّة طرق عن حمّاد بن عيسى، عن عمران الحلبي، و حينئذ احتمال إرادته عند الإطلاق بعيد، لا سيّما بعد ملاحظة كون رواية الحديث بالصورة التي أوردناها وقعت في الاستبصار. و امّا في التهذيب، فنسخه متّفقة على إيراده هكذا: الحسين بن سعيد، عن حمّاد، عن علي و رواية حمّاد بن عيسى عن علي بن أبي حمزة معروفة.»

«و الحديث مرويّ أيضا في الكتابين على اثر هذه الرواية بغير فصل، باسناد معلّق عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن إسماعيل، عن صفوان، عن علي بن أبي حمزة، و ذكر معنى الحديث، و تصحيف علي بالحلبي قريب، و خصوصا مع وقوعه في صحبة حمّاد.

و بالجملة فالاحتمالات قائمة على وجه تنافي الحكم بالصحة، و أعلاها كون الراوي علي بن أبي حمزة» می‌گوید بهترین، روشن‌ترین احتمال در مورد این روایت این هست که راوی علی بن ابی حمزه باشد.

«فيتّضح ضعف الخبر، و أدناها الشكّ في الاتّصال» أدنایش این هست که مراد از حماد، حماد بن عثمان باشد.

«بتقدير أن يكون هو الحلبي؛ فإنّ أحد الاحتمالات معه أن يكون المراد بحمّاد ابن عثمان، و الحسين بن سعيد لا يروي عنه بغير واسطة كما ذكرنا، و ذلك موجب للعلّة المنافية للصحّة، على ما حقّقناه في مقدّمة الكتاب‏.» این بحثی هست که صاحب معالم دارند.

مرحوم خواجوی وارد بحث می‌شوند، می‌فرمایند که روایت حسین بن سعید از حماد بن عثمان در دو مورد وارد شده و چون در دو مورد وارد شده ما نمی‌توانیم بگوییم که مراد از حسین بن سعید از حماد بن عثمان ناصحیح هست و باید بپذیریم و وارد بحث مفصل این بحث شدند. ایشان این دو مورد را آدرس می‌دهد و در موردشان بحث را ادامه می‌دهند.

قبل از این‌که بحث مرحوم خواجوی را ادامه بدهم، می‌خواهم یک بحث کلی اینجا عرض کنم.

مرحوم خواجوی در این بحث‌ها، این‌که نسخه غلط باشد را خیلی مطلب مستغربی دانسته، اصل را عدمش دانسته و حتی یک مقداری هم به صاحب معالم حمله کرده در اینجور بحث‌ها. ولی باید ببینیم آیا واقعاً احتمال تحریف و التزام به تحریف در اینجور موارد، این مقدار استغراب دارد که مستحق این حمله‌ها هست یا نیست؟ به نظر می‌رسد اصل اصالة الصحة در نسخ، اصالة عدم تحریف در استنساخ‌ها، اینها مبتنی بر این هست که احتمال تحریف یک احتمال خیلی ضعیفی باشد. اصالة الصحة، اصالة عدم التحریف بر پایة اماریت عقلاییه هست. در جایی که احتمالات تحریف احتمالات جدی هست و مظنون نوعیه بر تحریف هست، اینجاها نمی‌توانیم ما صحت روایت را اثبات کنیم، صحت نسخه‌ای را احراز کنیم. البته این‌که واقعاً کجا تحریف احتمالش قوی است، کجا تحریف احتمالش قوی نیست وابسته به یک سری عواملی هست. یکی این‌که ما باید عوامل تحریف را خوب بشناسیم. بدانیم چه چیزهایی باعث می‌شود که تحریف رخ بدهد. نکتة دوم این‌که ما یکی از این بحث ما نحن فیه، بحث شناخت طبقات راویان خیلی مهم است. برای شناخت طبقات راویان ما دقیقاً باید اسناد یک راوی را خوب زیر و رو کنیم. غالب راوی‌ها را ما تاریخ ولادت و وفاتشان را در دست نداریم. مثلاً حسین بن سعید، دقیقاً نمی‌دانیم حسین بن سعید کی به دنیا آمده. مشکل ما این هست که حسین بن سعید را نمی‌دانیم دقیقاً کی به دنیا آمده، براساس مجموعة اسناد و آن چیزی که از اکثریت اسناد به دست می‌آید می‌توانیم یک حدس و گمان‌هایی بزنیم که هر مقدار آن اکثریتی که پایة تعیین طبقة باشد از کثرت بیشتری برخوردار باشد، از قوت بیشتری برخوردار باشد آن حدس و گمان ما قوی‌تر خواهد بود.

نکتة دیگر در این بحث مرحوم خواجوی نقل معاصر از معاصر را یک امر طبیعی تلقی می‌کنند، می‌گوید بعید نیست اینها. در حالی که اینجور نیست. نقل معاصر از معاصر امکان‌پذیر هست ولی خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد. ما خیلی وقت‌ها ملتزم شدن به تحریف بسیار روشن‌تر از این هست که نقل معاصر از معاصر را به او بخواهیم ملتزم بشویم. یک نکات روش دیگری هم اینجا وجود دارد که حالا من آن نکات روشی را می‌گذارم بعداً عرض می‌کنم.

دو تا روایت را اینجا مرحوم خواجوی اشاره می‌کنند و ایشان می‌گوید، یک روایت، روایتی هست که در اوائل باب حکم الجنابة و صفة الطهارة من التهذیب هکذا وارد شده: «و أخبرني الشيخ أيّده اللّه عن أحمد بن محمّد، عن أبيه، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عثمان، عن أديم بن الحرّ، قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السلام. (روایت را ذکر کرده) و كذلك ذكره في الاستبصار أيضا.

و فيه أيضا (یعنی در تهذیب) في باب من يصلّي خلف من يقتدي به العصر قبل أن يصلّي الظهر. فأمّا ما رواه الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عثمان، قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن رجل يؤمّ بقوم، فيصلّي العصر و هي لهم الظهر، قال: أجزأت عنه و أجزأت عنهم.

نعم رواية الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عثمان بغير واسطة قليلة، و لا كلام فيه، و إنّما الكلام في عدم روايته عنه بدونها أصلا، حتّى يلزم منه عدم صحّة هذا الخبر الذي اتّفقت على صحّته كلمة المتعرّضين لتصحيح الأخبار.

فالقطع به مع وجدان روايته عنه بدونها، يؤذن بنقصان استقراء القاطع و عدم ممارسته، و القول بسقوط الواسطة في كلّ ذلك فيه ما سبق»

این عبارتی هست که مرحوم خواجوی این فواید رجالیه، صفحة ۵۱ و ۵۲ آورده.

مرحوم صاحب منتقی به هر دو روایتی که مرحوم خواجوی اینجا ذکر می‌کنند در منتقی توجه داشته و در مورد هر دویش عبارت‌هایی دارد که قابل توجه است. روایت اوّلی که ایشان اشاره می‌کند در منتقی، جلد ۱، صفحة ۱۷۵، ایشان نقل کرده، می‌گوید: «و بالإسناد عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عثمان، عن أديم بن الحرّ، قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن المرأة ترى في منامها ما يرى الرّجل، عليها غسل؟ قال: نعم و لا تحدّثوهنّ فيتّخذنه علّة.

قلت: هكذا أورد الحديث في التّهذيب، و المعهود المتكرّر في الأسانيد رواية الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عثمان بواسطة و غالبا ما يكون الواسطة ابن أبي عمير، و لكنّي وجدت ترك الواسطة في غير هذا الإسناد أيضا على قلّة و ندور» روایت حسین بن سعید از حماد بن عثمان بغیر واسطه هم به صورت خیلی نادر و قلیل هم وارد شده. این‌که مرحوم خواجوی می‌گوید شما تتبع نکردید و توجه ندارید، نه، ایشان توجه دارد به این‌که موارد نادری وجود دارد، ولی این موارد نادر را توضیح داده. ایشان می‌گوید:

«و احتمال اللّقاء غير ممتنع إلّا أنّ احتمال سقوط الواسطة سهوا أقرب للاعتبار الّذي نبّهنا عليه في الفائدة الثالثة من مقدّمة الكتاب.»

این احتمال دارد که حسین بن سعید، حماد بن عثمان را درک کرده باشد. این استحالة عقلی ندارد، ولی احتمال قوی‌تر این هست که اینجا واسطه سهواً ساقط شده باشد، آن نکته‌ای که ما در فایدة ثالثه از مقدمة کتاب یعنی منتقی الجمان به آن اشاره کردیم، آن بحث تعلیق است. مرحوم صاحب منتقی اشاره می‌کند یک روشی در میان قدما بوده که این روش را احیاناً مورد غفلت قرار گرفته. آن روش بحث بنای بر سند سابق هست. خیلی وقت‌ها یک روایتی را صدر سندش را حذف می‌کردند به اعتبار این‌که این روایت در سند قبلی‌اش وارد شده، مثلاً روایت قبلی بوده محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب مثلا. روایت بعدی می‌گفته احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب. به اعتبار این‌که در روایت قبلی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی وارد شده بوده، محمد بن یحیی را از روایت بعدی حذف می‌کردند. یک مصنّف متأخر وقتی می‌آمده متوجه بنای روایت بر سند سابق نمی‌شده، خیال می‌کرده احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب در روایت دومی، اوّل سند هست. فرض کنید شیخ طوسی در تهذیب این روایت را که می‌خواسته نقل کند، این توهم برایش رخ داده و محمد بن یعقوب را به سند اضافه کرده، سند این شکلی می‌شده: محمد بن یعقوب عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب. در حالی که در واقع امر محمد بن یعقوب از احمد بن محمد مستقیم نقل نمی‌کند، محمد بن یحیی واسطة بین اینها هست. این بحثی است که مرحوم صاحب منتقی با تعبیر بنا از آن یاد می‌کند، که ما آن را هم از اقسام تعلیق می‌گرفتیم، معلّق تعبیر می‌کردیم، می‌گفتیم در سند دوم معلّق به سند قبل هست. مرحوم صاحب معالم در اینجاها اصطلاح معلّق را به کار نمی‌برد. معلّق را در جاهایی به کار می‌برد که قسمت محذوف در همان سندهای قبلی وجود نداشته باشد. مثلاً در مشیخه باشد، در فهرست مؤلف باشد، آنجاها را تعلیق تعبیر می‌کند.

ایشان می‌گوید اینجا هم احتمال جدی این هست که سند قبلی‌اش در کتاب حسین بن سعید فرض کنید این شکلی بوده، ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان، بعد روایت حماد بن عثمان در صدر سند قرار داده و ابن ابی عمیر را مثلاً از آغاز سند حذف کرده به اعتبار این‌که در سند قبلی روایت ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان واقع شده. ایشان می‌گوید این احتمال، احتمال قوی‌تری است از این‌که ما بخواهیم بگوییم که حسین بن سعید، حماد بن عثمان را درک کرده. به خصوص در ما نحن فیه نکته‌ای وجود دارد. آن نکته این هست که این روایتی که در مورد این‌که آیا زن غسل به گردنش واجب هست یا غسل به گردنش واجب نیست، به این مضمون، یعنی در مورد وجوب غسل بر عهدة زن، یک روایت دیگری وارد شده، آن هم از طریق حسین بن سعید است. و دقیقاً با فاصلة یک روایت از این روایت در تهذیب نقل شده.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ (که حسین بن سعید است) عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَضَعُ ذَكَرَهُ عَلَى فَرْجِ الْمَرْأَةِ فَيُمْنِي أَ عَلَيْهَا غُسْلٌ فَقَالَ إِنْ أَصَابَهَا مِنَ الْمَاءِ شَيْ‏ءٌ فَلْتَغْسِلْهُ وَ لَيْسَ عَلَيْهَا شَيْ‏ءٌ إِلَّا أَنْ يُدْخِلَهُ قُلْتُ فَإِنْ أَمْنَتْ هِيَ وَ لَمْ يُدْخِلْهُ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ.»

این دقیقاً بحث این هست اگر زن بدون دخول اِمناء برایش حاصل بشود غسل به گردنش واجب هست یا واجب نیست. که در آن روایت، أدیم بن حر حکم به لزوم غسل بر زن کرده، در این روایت عمر بن یزید حکم به عدمش کرده. خیلی طبیعی هست که این دو تا روایت در کتاب حسین بن سعید کنار هم قرار گرفته باشند. در کتاب حسین بن سعید اوّل همین روایت که لیس علیه الغسل وارد شده باشد، روایت این باشد:

«فَضَالَةَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ» روایت بعدی «حمّاد بن عثمان، عن أديم بن الحرّ» روایت موجب غسل أدیم بن حر را ذکر کرده باشد، به اعتبار این‌که در سند قبلی فضالة واسطه شده، در اینجا هم واسطه شده باشد. این خیلی احتمالش جدی هست و کاملاً طبیعی است.

به اعتبار بناء بر سند سابق در کتاب حسین بن سعید و شیخ طوسی توجهی به این بناء نکرده و سقط رخ داده. این بحث عدم توجه شیخ طوسی به مبنی بودن روایت در مواردی که از کافی ایشان اخذ کرده مکرر واقع شده. همان مثال احمد بن محمد را که زدم مکرر در مواردی خود مرحوم شیخ طوسی توجه نکرده. البته غالباً توجه کرده. یعنی اکثریت موارد سند مبنی را مرحوم شیخ هم توجه کرده، موقعی که خواسته نقل کند، آن واسطة محذوف را هم آورده. ولی بعضی موارد به خصوص، مواردی که اوّل سند مبنی احمد بن محمد باشد، آن را شیخ در این موارد اشتباه زیاد برایش اتفاق افتاده، به دلیل این‌که مرحوم کلینی هم استادهایی دارد به نام احمد بن محمد، هم با واسطه از احمد بن محمد نام روایت می‌کند. هم روایت مستقیم از احمد بن محمد دارد، هم روایت با واسطه از احمد بن محمد دارد، و این باعث این می‌شود که گاهگاهی آدم توجه نکند که این احمد بن محمد که در سند هست همان احمد بن محمد هست که شیخ طوسی با واسطه از او نقل می‌کند، نه احمد بن محمد که شیخ طوسی مستقیم از او نقل می‌کند و به همین جهت به مبنی بودن سند بر سند قبل توجه نکند. این یک روایت اوّلی که مرحوم خواجوی آورده.

اما روایت دومی که مرحوم خواجوی به آن اشاره می‌کند، روایتی هست که: «وَ أَمَّا مَا رَوَاهُ- الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ يَؤُمُّ بِقَوْمٍ فَيُصَلِّي الْعَصْرَ وَ هِيَ لَهُمُ الظُّهْرُ»

این را هم مرحوم صاحب منتقی به آن توجه دارد. مرحوم صاحب منتقی در منتقی، جلد ۲، صفحة ۱۴۱ در مورد این روایت، این روایت را نقل می‌کند با این عبارت: «و بإسناده عن الحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عثمان قال: سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن رجل يؤمّ بقوم فيصلّي العصر و هي لهم الظّهر قال: أجزأت عنه و أجزأت عنهم.

قلت: هكذا صورة إسناد هذا الخبر في كتابي الشّيخ، و عندي أنّه ناقص لأنّ الحسين بن سعيد لا يعهد له رواية عن حمّاد بن عثمان بغير واسطة»

البته «رواية عن حمّاد بن عثمان بغير واسطة» مراد یک روایت که خود ایشان هم اشاره کرده نیست. خود ایشان، همان روایتی که در مورد غسل زن هست به آن توجه کرده و آن را در موردش ذکر کرده. روایت غسل در جلد اوّل منتقی الجمان هست. این «أجزأت عنهم» در جلد دوم منتقی به آن اشاره کرده.

ایشان می‌گوید که: «هكذا صورة إسناد هذا الخبر في كتابي الشّيخ، و عندي أنّه ناقص لأنّ الحسين بن سعيد لا يعهد له رواية عن حمّاد بن عثمان بغير واسطة» ولیکن اینجا یک تهافتی در کلام صاحب منتقی اینجا وارد شده. صاحب منتقی در بحث روایت مورد بحث ما می‌گوید که روایت حسین بن سعید از حماد بن عثمان ساقط دارد و این ساقطش هم به‌گونه‌ای نیست که ما مطمئن باشیم که حتماً آن ساقطش شخصی هست که حتماً ثقه است. ولی اینجا می‌خواهد بگوید نه، ساقطش علی القاعده شخص ثقه‌ای هست که روایت را تصحیح می‌کند. اینجا یک تنافی بین دو مطلبشان وجود دارد.

ایشان می‌گوید: «و عندي أنّه ناقص لأنّ الحسين بن سعيد لا يعهد له رواية عن حمّاد بن عثمان بغير واسطة و لكنّ الغالب في ذلك توسّط ابن أبي عمير أو فضالة أو صفوان، و مقتضى ما أشرنا إليه غير مرّة من أنّ السّبب في إسقاط الوسائط مخصوص بمن يكثر الرواية عنه أن يكون السّاقط هنا أحدهم فلا يقدح هذا النقصان في صحة الحديث.»

ایشان می‌گوید غالباً واسطة بین حسین بن سعید و حماد بن عثمان ابن ابی عمیر یا فضالة یا صفوان هست. آن نکته‌ای که منشاء سقط می‌شود که بحث بناء هست در مواردی هست که آن واسطه، واسطة مشهوری باشد. واسطه‌ای باشد که متکرر التوسط باشد. و این مطلب اقتضاء می‌کند که واسطه یکی از این سه نفر باشد. ابن ابی عمیر، یا صفوان یا فضالة یا صفوان. حالا من وسائط ابن ابی عمیر، اینها را با توجه به درایة عرض بکنم. بین حسین بن سعید و حماد بن عثمان، وسائطی که هست به توسط ابن ابی عمیر ۴۰۵ مورد نقل کرده که فضالة ۹۲ مورد نقل کرده، به توسط صفوان ۱۶ مورد. اینها با تکراریاتش هست که نقل شده. این تعداد چیزهایی که هست این شکلی است. محمد بن ابی عمیر، فضالة بن ایوب، صفوان بن یحیی. حالا اگر مثلاً من وسائل را حذف کنم، استبصار را هم حذف کنم، با حذف وسائل و استبصار، ابن ابی عمیر ۱۴۳ مورد، فضالة بن ایوب ۳۶ مورد، صفوان بن یحیی ۷ مورد. تک و توک هم افراد دیگری هستند که نقل می‌شود. عمدتاً ابن ابی عمیر و فضالة هست، صفوان هم یک مواردی دارد، افراد دیگر تک و توک است، مثل ابن ابی نصر بزنطی ۲ مورد، عبد الله بن بحر ۲ مورد، محمد بن یحیی خزاز ۲ مورد، بی‌واسطه دو مورد، ابان بن عثمان ۱ مورد، علی بن مهزیار یک چیز دیگر است که آن داستان دیگری دارد.

پس بنابراین ایشان اینجوری مطلب را مطرح کردند.

مرحوم خواجوی بحث‌های دیگری را اینجا دنبال کردند که فردا ان‌شاءالله در مورد آن بحث‌ها صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان